



نهرست جزوه<sup>۳۱</sup>

- ۱- مناجات پروردگارا آمرزگارا چگونه زبان به ستایشت گشایم
- ۲- آثار مبارکه اعظم منقبت عالم انسانی علم است
- ۳- کلمات مکنونه ای برادران با یکدیگر مدارا نمایند...
- ۴- تاریخ شرح حیات حضرت ولی امرالله
- ۵- اصول اعتقادات حدود و موازین ادراک...
- ۶- مبادی اداری ضیافت نوزده روزه
- ۷- حیات بهائی گامهائی بسوی کمال
- ۸- بشارات درباره حضرت غصن ممتاز
- ۹- نگاهی به نقش ادیان در تکامل انسان (۱)
- ۱۰- معرفی آثار مبارکه آثار حضرت عبدالبهاء (مقدمه)
- ۱۱- راهنمای زندگی نسیم عنایت در سحرگاهان- مرآت حق
- ۱۲- زبان عربی

پروردگارا آمرزگارا چگونه زبان به ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم . تقریر، عینِ تقصیر است و تحریر، دلیل نادانی در این امر عسیر . زبان آلتی است مرکب از عناصر صوت و بیان عرضی است از عوارض به آلتِ عنصری و صوتِ عارضی چگونه توان نعت و ستایش حضرت بیچون گفت . آنچه گویم و جویم از مُد رِکاتِ عالمِ انسانی است و در تحت احاطهٔ عالمِ بشری . نتایج فکریهٔ چگونه به معارجِ الهیه رسد و عنکبوتِ اوهام چگونه به لُعبابِ ظنون و انهام بر رُفرفِ تقدیس تند . جز بیانِ عجز چاره‌ای نه و بغیر از اعتراف بقصور بهانه‌ای نیست . تو عَنِّي مُتَعَالَى و مَقْدَّسٌ از ادراکِ عقولِ اهل کمال . . .

ع ع

ص ۸۲ مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء

جلد ۲

آثار مبارکه قسمتهائی از خطابه حضرت عبدالبهاء در ۲۳

می ۱۹۱۲ در دارالفنون کلارک

"... اعظم مَنْقَبَتِ عالم انسانی، علم است و انسان به عقل و علم ممتاز از حیوان است انسان به علم کاشف اسرار کائنات است انسان به علم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد. انسان به علم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان به علم کشف اسرار مکنون کُمن ارض نماید... کره ارض باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک ابداً از قانون طبیعت تجاوز نتواند. این شمس باین عظمت بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان به علم، خرقِ قانون طبیعت کند و به قوه علم نظام طبیعت را در شکند و حال آنکه ذیروح خاکی است در هوا پرواز نماید بر روی دریا تازد. در زیر دریا جویان نماید... انسان این قوه برقیه عاصی سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و محیط هوا را بموج آرد و مخابره کند... جمیع این صنایع و بدایع را - بقوه علم از حیث غیب بعالم شهود آرد... علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی، کُل، حقیقت. ولی حال عالم بشر در بجر تقالید غرق شده اند و این تقالید، اوهام محض است، علم، این تقالید را از ریشه برافکنند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد... لهذا از خدا خواهم که... انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل

جز به علم حقیقی مطابق واقع تحقق نیابد..."

خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا ص ۲ تا ۶

\* \* \* \* \*

کلمات مکنونه

ای برادران

بایکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید بعزت افتخار نمائید و از ذلت ننگ مدارید قسم بجمال که کل را از تراب خلق نمودم و البته بخاک راجع فرمایم.

ای پسران آمال

جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید

تکبر : غرور

ثوب : جامه، لباس

جمالقدم میفرمایند: إِنَّ الْإِنْسَانَ مَرَّةً يَرْفَعُهُ الْخُضُوعُ إِلَى سَمَاءِ الْعِزَّةِ  
وَالْآخَرَ يُنْزِلُهُ الْغُرُورُ إِلَى أَسْفَلِ  
مَقَامِ الدَّلَّةِ وَالْإِنْكَسَارِ

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: همانا خضوع و فروتنی انسان را به آسمان عزت و اقتدار بالا می برد و غرور او را به پست ترین جایگاه ذلت و حقارت می افکند.

دانشمندان و علمای اخلاق کبر را زائیده چند علت دانسته اند: اول: غروری که بواسطه علم و دانش ممکن است در شخص ایجاد شود. دوم: غروری که بر اثر عبادت یا خدمت بجامعه در شخص ایجاد

شده خود را برد یگران ترجیح دهد و دیگران را بنظر تحقیر  
بنگرد و حال آنکه اینگونه خدمات در درگاه الهی ارزشی  
ندارد . نعیم میفرماید :

كَبُرَتْ خَوْفٌ نَمِي خَرْنَد اِيْنَجَا      بَرْد ر ا و بِيَار قَلْبِ سَلِيْم  
سوم : غروری که بواسطه نَسَب و شخصیت ممکن است ایجاد شود و  
انسان شخصی را که از حیث نسب ظاهری از او پائین تر  
است بنظر تحقیر بنگرد ، در حالی که جمالقدم میفرماید :

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ سُرَابٍ وَاحِدٍ

چهارم : غروری که بواسطه زیبایی ظاهری حاصل شود .

پنجم : غروری که زائیده ثروت و توانائی ظاهری است و ثروتمند با  
نظر تحقیر بر ناتوان می نگرد ، وغافل از آنکه این ثروت ها  
ناپایدار است .

نتیجه : کبر و غرور سبب میشود که انسان بآنچه میدانند قانع شود  
و از تحرّی حقیقت باز ماند و دچار رکود و انحطاط روحی  
و اخلاقی شود .

#### تاریخ شرح حیات حضرت ولی امرالله

حیات حضرت ولی امرالله را میتوان به دو دوره متمایز تقسیم  
نمود .

اول : دوره قبل از جلوس برکرسی ولایت که در این قسمت سعی  
میکنیم با گوشه‌هایی از ایام صباوت و شباب حیات آنحضرت

آشنا شویم .

الف : دوران طفولیت      ب : دوران نوجوانی و جوانی

دوم : دوره بعد از جلوس برکرسی ولایت

قسمت اول دوره قبل از ولایت

الف : دوران طفولیت

تولد مبارک حضرت شوقی افندی در ۲۷ ماه رمضان ۱۳۱۴  
هجری قمری مطابق با اول مارس ۱۸۹۷ میلادی در عکا به هنگام  
سه ساعت ونیم بعد از طلوع آفتاب واقع شد . آنحضرت نوه ارشد  
حضرت عبدالبهاء میباشد . مادرشان ورقه مبارکه ضیائیه خانم و  
پدرشان جناب افنان میرزا هادی شیرازی بودند . نام مبارک شوقی  
را حضرت عبدالبهاء عنایت فرمودند ولی همیشه حضرتشان را شوقی  
افندی خطاب میفرمودند و به کلیه اعضا خاندان حتی والدین  
دستور فرموده بودند که ایشان را چون دیگر طفلان ندانند و همه  
گاه تجلیلا " شوقی افندی بخوانند . حضرت عبدالبهاء و عائله  
مبارکه در هنگام ولادت حضرت شوقی افندی در عکا و در سرای  
عبدالله پاشا سکونت داشته و هنوز زندانی سلطان عبد الحمید  
بودند . این ایام سجن و زندانی تا سال ۱۹۰۸ میلادی بطول  
انجامید .

این کودک نازنین از همان اوان شیرخوارگی با طلعت جذاب  
و بی مثال خود و بعداً با آثار و نشانه‌های بزرگی و بزرگواری که

متد رجا\* از فطرت و طبیعت خاص ایشان ظاهر و عیان میگردد  
ریشه محبت خود را تا اعماق دل و جان حضرت عبدالبهاء ناقذ  
و ثابت نمود .

حضرت شوقی افندی طفلی ظریف اندام و در نهایت درجه  
حساسیت و در کمال قوه و قدرت و پشتکار بودند . با آنکه در کودکی  
صحتشان چندان خوب نبود و والدین همیشه از این جهت  
نگرانی داشتند ولی هرگز از اطفال گوشه نشین و آرام نبودند، بلکه  
تمام ساعات روز را به جست و خیز و فعالیت میگذراندند ولی رفته  
رفته دارای هیكلی بررومند شدند و همین جهت توانا مرکز تجمع قوای  
بیحد و حصر و اراده آهنینی گردید که در سالیان بعد آن وجود  
مقدس را قادر بر آن ساخت که هر رادع و مانعی را به اشاره ای از  
پیش پای خود براندازند .

اولین شمائلی که از آن طلعت نورا در دست داریم نشان  
میدهد که در چشم درشت و قوی در چهره آن کودک نازنین  
میدرخشد . چانه در غایت جمال و کمال و خوش نما که در آن سن  
چهره را کشیده و به شکل قلب مینمود . استخوانهای آن هیكل  
الطف بسیار ظریف و قامتشان از حضرت عبدالبهاء کوتاهتر بود  
چندانکه ایشان را بیشتر شبیه حضرت بهاء الله مینمود .  
دکتر ضیا بغدادی در دفتر خاطرات خود داستان اولین  
لوح خطاب به حضرت شوقی افندی را چنین می نگارد :

"ایشان پنج ساله بودند که دست از سر حضرت عبدالبهاء  
بر نمی داشتند تا وجود مبارک چیزی برایشان مرقوم فرماید در  
نتیجه این استقامت لوحی در کمال ملاحظت از یراعه فضل و رحمت  
به افتخار آن طفل ملکوتی نازل گردید که صورت آن لوح اینست :  
"ای شوقی من ، فرصت تکلم ندارم دست از سر ما بردار گفתי بنویس  
نوشتی . دیگر چه باید کرد ؟ حال وقت خواندن و نوشتن تو نیست  
هنگام برجستن و یا الهی مناجات کردنت مناجات جمال مبارک  
را حفظ کن و از برای من بخوان تا استماع نمایم والا فرصت چیز  
دیگر نه . ع ع"

چون این هدیه آسمانی بدست ایشان رسید فوراً بنای حفظ  
مناجاتهای حضرت بهاء الله را گذاردند و آنقدر بلند تلاوت  
میفرمودند که اهل خانه و حتی همسایگان صوت رن آن طفل نازنین  
را می شنیدند و چون والدین و دیگران ایراد گرفتند حضرت شوقی  
افندی جواب دادند حضرت عبدالبهاء به من امر کرده اند آنقدر  
بلند بخوانم که صدایم بگوش ایشان برسد و من منتهای کوشش خود  
را می نمایم . یکی از زائرین دوران اولیه در خاطرات خود مینگارد :  
حضرت شوقی افندی روزی وارد اطاق حضرت عبدالبهاء شدند و  
قلمی که آنجا بود برداشتند که چیزی بنگارند . حضرت عبدالبهاء  
بنهایت ملاحظت آن طفل شیرین را به پهلوی خود کشیده دستی  
روی شانه اش زده فرمودند : حالا وقت نوشتن نیست حالا وقت بازی

کردن است در آینده زیاد خواهی نوشت .

این شوق شدید طفل بخواندن و نوشتن مُنَجَّرِه تَأْسِيسِ مَكْتَبِ سَرِخَانِه در بیت مبارک گردید و یکی از احبّای قدیم ایران را مأمور تعلیم کودکان فرمودند . به کرات و مرّات دیده شده است که در دل شب حضرت عبدالبهاء به اطاق خواب کفید دلیند خود رفته روی ایشان را خوب می پوشاندند و به خادم آن محل میفرمودند : "من با او کار دارم ، کار دارم ."

ب : دوران نوجوانی و جوانی حضرت ولی امرالله تا جلوس بسر کرسی ولایت امرالله (از سن ۱۰ تا ۲۵ سالگی)

حدوداً ده ساله بودند که شبی در عالم روّیا مشاهده فرمودند که با طفل عربی که همد ریشان بود در اطاق میهمانخانه بیست مبارک در شهر عکا بودند . . . . در آنحال حضرت ربّ اعلی به آن اطاق ورود فرمودند و سپس مشاهده شد که مردی با اسلحه آتشین وارد شد و به هیکل ربّ اعلی حمله کرد و آنحضرت را شهید نمود و بعد روبه حضرت شوقی افندی نموده گفت حال نوبت شما<sup>ست</sup> شروع کرد بدویدن در پی حضرت شوقی افندی و در اطاق میدویدند و ناگهان از خواب پریده و برمی خیزند و خواب را برای "هاجر خاتون" دایه شان بیان میفرمایند . . . حضرت عبدالبهاء پس از اطلاع از شرح خواب ، لوح مبارکی به افتخار حضرت شوقی افندی از یراعه فضل و عطای خویش صادر فرمودند و صورت آن لوح

مبارک این است : شوقی من این خواب بسیار خوب است مطمئن باش تشرف بحضور حضرت اعلی روحی لَهُ الْفِئْدَا دَلِيلِ تَفِيضِ از حضرت کبریا و حصول موهبت کبری و عنایت عظمی است و همچنین باقی روّیا ، امید وارم که مظهر الطاف جمال ابهی گردی و روز بروز بر ایمان و ایقان و عرفان بیفزائی . شب تَبَتُّل و تَضَرُّع و مناجات کنی و روز آنچه لازم است مُجَرِّی داری ع ع

حضرت ولی امرالله مراحل اولیه تحصیلات خویش را در حیفا و سپس در مدرسه شبانه روزی کاتولیکی بیروت گذراندند ولی هیچگاه از این مدارس اظهار رضایت و سرور نمی نمودند اول زبان خارجی که آموختند فرانسه بود و تسلط کاملی در آن یافتند . ولی بعد از آن در انگلیسی مهارت بسیار پیدا نمودند . بعد از گذشتن این مراحل به دانشکده آمریکائی بیروت وارد شدند و تابستانها را در حیفا حضور حضرت عبدالبهاء بسر می بردند زیرا تعلق خاطر ایشان به هیکل مبارک مرکز عهد حضرت رحمن نمونه عبودیت محضه و پرستش آن وجود مکرّم بوده و هدفی جز ترضیه خاطر منیر حضرتش نداشتند . چنانچه جمیع موادّ تحصیلی خود را روی این پایه استوار می فرمودند و همیشه در این فکر و اندیشه بسر می بردند که چگونه بیانات مبارک را ترجمه کنند و چه وقت الواح مقدّسه را به اَلْسِنَهُ خارجی برگردانند .

در همین سنین بود که از محضر مبارک تمثلاً نمودند نام خانوادگی

عنایت فرمایند زیرا نام آنان را با بسیاری مُشْتَبَه و مُشَابِه میساخت لذا هیکل میثاق وجود عزیزشان را به لقب "ربانی مُشْتَهَر" فرمودند .

حضرت عبدالبهاء پس از آزادی از قید اسارت عبد الحمید در سال ۱۹۰۸ در اندیشه آن شدند که اسفاری تبلیغی در بلاد غرب بفرمایند . در ماه اوت سال ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء به صفحات اروپا تشریف فرما شده و در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مراجعت فرمودند پس از بازگشت از این سفر معلوم گردید که قصد و نیت حضرت عبدالبهاء آن است که نوه عزیز خود شوقی افندی را در سفر امریکا با خود همراه ببرند . در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ هیکل میثاق بهمراهی حضرت شوقی افندی و عده ای از منشی ها و خدام از اسکندریه با کشتی "سدریک" بسوی اروپا حرکت فرموده بودند که از ناپل بسوی امریکا عزیمت فرمایند ولی وقتی کشتی به بندر ناپل رسید مأمورین صحی ایتالیا اظهار داشتند که چشمهای یکی از منشیان و یکی از خدام و شوقی افندی مریض است و باید فوراً بسوی شرق برگردند . ناقض عنود دکتر "فرید" کرارا" اصرار ورزیده بود که آنحضرت در این سفر همراه نباشند و بارض اقدس برگردند و در آنموقع بهرنحو بود از گفته های مأمورین ایتالیائی پشتیبانی میکرد . بعد ها مشخص گردید که چشمهای مبارک هیچ علتی نداشته است و فرید عامل اصلی محرومیت شدید وجود مبارک از این سفر بسود

است .

بالآخره دوران فراق بپایان رسید و حضرت مولی الوری در سن شصت و نه سالگی و تحمل خستگی زیاد از اسفار مُتَد باضعفی شدید در تابستان سال ۱۹۱۳ به مصر ورود فرمودند، عائله مقدسه فوراً خود را بحضور مبارک رساندند ولی حضرت ولی امرالله بواسطه مداومت در دروس نتوانستند در آن موقع با سایر بستگان مشرف گردند این بود که شش هفته طول کشید تا ایشان به معیت حضرت وَرَقَه مبارکه علیا به رمله اسکندریه برای شرفیابی وارد شدند . مدت دو ماه در مصر به حلاوت لِقائات و شب و روز را به خدمت و عبودیت آستان مقدس نائل بودند . مرکز پیمان کاملاً میدانستند که تا چه حد حضرت شوقی افندی مملوّ از قدرت و شائق بکار و خدمتند . لذا آنی ایشان را راحت نمی گذاردند ، از جمله الواح املاء فرموده و حضرت شوقی افندی تحریر می نمودند .

آنچه از کمالات و فضائل در ایام ولایت امر از وجود مبارک تجلی کرده و بظهور میرسد اگر خوب در سوانح زندگانیشان دقت نمائیم اصل و اساس همه آنها در عُنْفوانِ شَباب جوانه زد و نمود نمود . یاد داشتهای حضرت شوقی افندی انضباط کامل ایشان را در اداره جمیع امور نشان میدهد که از اوان صباوت آغاز گردید و تا آخرین لحظات حیات بکمال قوت ادامه داشت . حضرت شوقی افندی از همان سالیان اولیه ، اشتیاق به مکاتبه با احبای الهی



داشتند و این رشته از فعالیت در نزد وجود مبارکشان بسیار مقبول و محبوب بود. هنگامیکه در بیروت تشریف داشتند نفوذ شدیدی در جمع تلامذه فرمودند. در فوریه سال ۱۹۱۵ جایزه اول اتحادیه تلامذه دانشگاه به ایشان تقدیم شد. ایشان در دوران دانشگاه تلمیذ ممتازی بودند ولی هرگز هیکل مبارک ادعائی فرمودند و خود را از علماء و آساتذہ نشمرند. در سال ۱۹۱۸ دوره دانشگاه بیروت بپایان رسید و در ۱۹ نوامبر همان سال است که به یکی از دوستان انگلستان چنین مرقوم فرموده‌اند: بسیار مسرورم که دوره دانشکده علوم و صنایع در دانشگاه بیروت بپایان رسید و حال میتوانم بخدمت محبوب عالمیان مشغول گردم. وقتی به سن بیست و یک رسیدند دیگر روابط خفیه و دثیه ایشان با حضرت عبدالبهاء از خلال مکاتیبشان کاملاً واضح و عیان است و اکثر این نامه‌ها در سال ۱۹۱۹ نوشته شده و در بسیاری از آنان هیکل مبارک را اینگونه می‌ستایند. "پدر بزرگ محبوب حضرت عبدالبهاء" و امضاء می‌فرمایند: "حفید حضرت عبدالبهاء شوقی ربانی". رفته رفته حضرت عبدالبهاء در مواقعی که به احتفالات رسمی دعوت می‌شدند و یا به مجالس روز افزون خود حضور می‌یافتند حضرت شوقی افندی را نیز همراه می‌بردند. این مصاحبت مستمر دو سال طول کشید و بی‌نهایت مورث سرور و انبساط خاطر آن دو هیکل مقدس بود و تأثیر شدید عمیق دائمی در وجود مبارک آن

غصن برومند داشت. معلوم بود که آیام وصال پاید ارنمی‌ماند زیرا دیری نپائید که تصمیم گرفتند ایشان را برای ادامه تحصیلات به دانشگاه آکسفورد بفرستند. یگانه آرزوی آن غصن جوان این بود که تسلط کامل در لسان انگلیسی یابند تا بتوانند به ترجمه الواح و آثار کما ینبغی و یلیق بپردازند. حضرت شوقی افندی به تصمیم واراده حضرت مولی الوری عازم انگلستان شدند. در آن موقع به دکتر لطف الله حکیم دستور فرمودند که به معیت حضرت شوقی افندی بدان کشور بروند. مدتی در حوالی پاریس اقامت فرمودند و احبای پاریس را کرارا ملاقات نمودند. پس از مدتی به سوی انگلستان رهسپار گردیدند.

مآخذ تاریخ در مورد حیات حضرت ولی امرالله: گوهریکتا - آهنگ بدیع (شماره مخصوص حضرت ولی امرالله) - ارکان نظم بدیع - تاریخ (طرح مکاتبه‌ای).

\* \* \* \* \*

#### اصول اعتقادات

مقدمه:

تفکر در باره اصل و منشاء خلقت، ظهور پیامبران، جبر یا اختیار انسان، بهشت و دوزخ، مجازات و مکافات و امثال اینها تفکری آشنا است. زیرا معمولاً هر فرد انسانی با هر نوع اعتقاد مذهبی مخصوصاً از سنین نوجوانی به تفکر در باره آنها می‌پردازد.

در جزوات معارف عمومی سعی بر اینست که به ضرورتی ترین مباحث که پایه و مبنای سایر اعتقادات میباشد پرداخته شود و مطالعه عمیق تر و وسیع تر به خود شما عزیزان واگذار میگردد.

لازم به یادآوری است که این مباحث در واقع اصول اعتقادات کلیه ادیان است هرچند اصول تازه آن در امر بهائی مطرح گردیده است زیرا بطوری که در قسمت مبادی روحانی مطالعه کردیم ، اساس ادیان الهی یکی است لذا در صورتیکه تحرّی واقعی حقیقت بعمل آید و تقلید اساساً کنار گذاشته شود ، این مطالب مورد اعتقاد همه خواهد بود .

امید است دوستان عزیز با تفکر در موضوعات مربوطه و آثار متعالیه الهیه که مطمئن ترین وسیله اتکا است ، ارتباطات مباحث و معانی و رموز دقیقه آنها را دریابند و با مراجعه به منابع مطالعه و همچنین مطلعین محلی اشکالات احتمالی خود را برطرف فرمایند منابع مطالعه : کتاب ایقان - کتاب مفاوضات - خطابات عبدالیه - مکاتیب آن حضرت - پیام ملکوت - امروز خلق جلد اول ، جزوه ۱ و ۲ مطالعه معارف بهائی نوارهای ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۵ ، ۴۵ حاوی تقریرات آقای دکتر داوودی - نقش ادیان در تکامل انسان تألیف آقای بخت آور .

اینک قبل از شروع به مطالعه عوالم سه گانه حق و امروز خلق که

مورد اعتقاد اهل بها میباشد ، برای آماده شدن ذهن ، مطالبی را تحت عنوان " مقدّماتی بر مبحث خداشناسی " مورد مطالعه قرار دهید که عبارتند از :

الف - حدود و موازین ادراک - تنها میزان صحیح .

ب - مهمترین عوامل بروز و شیوع انکار خدا و مادی گرائی .

ج - هدایت امر بهائی در این موارد

الف - حدود و موازین ادراک - میزان صحیح

معمولاً انسان مطالبی را که میشوند یا میخواند با عقل و فکر خود میسنجد و بعد درباره آنها حکم میکند که درست است یا نادرست . پس بهتر است ابتدا میزان صحّت فکر و حدود اعتماد بر عقل انسانی را مطالعه و سایر ملاک های تشخیص را یادآوری کنیم .

میزان های بشری عبارتند از حس ، عقل ، نقل که هرکدام دارای

محدودیت و خطا میباشند .

میزان حس قوای ظاهره یا حواس خمسّه ظاهره انسان عبارت از بینائی ، شنوایی ، بویائی ، چشائی و بساوائی است که در ادراک کائنات از آنها استفاده میشود . ولی هر یک دارای خطاهائی بوده و تشخیص اشیا بوسیله آنها محدود به شرائط معینی است بطوری که چشم ما تا فاصله معین و محدودی را درست می بیند و خارج از آن محدوده را اشتباه می بیند . مثلاً انتهای ریل های متوازی راه آهن متقاطع بنظر میرسند . از لحاظ شنوایی نیز

بهمچنین . مثلاً در اطراف محیط زندگی ما اصواتی وجود دارند که گوش ما نمیشنود . در حالیکه بعضی از حیوانات مانند خفاش قادر به شنیدن آن هستند . علاوه بر باصره و سامعه سایر قوای ظاهره انسانی یعنی شامه ، ذائقه و لامسه نیز خطا کارند که معمولاً "هریک از ما نمونه‌هایی از آن خطاها را در زندگی خود تجربه کرده ایم .

#### قوای معنویه و میزان عقل

قوای معنویه یعنی قوای خصمه باطنه انسان نیز خطا کارند . حضرت عبدالبهاء میفرماید : "همچنین انسان قوای معنویه دارد : قوه متخیله که تخیل اشیا کند و قوه متفکره که تفکر در حقائق امور نماید و قوه مد رکه است که ادراک حقائق اشیا کند و قوه حافظه است که آنچه انسان تخیل و تفکر و ادراک نموده حفظ نماید و واسطه میان این قوای خصمه ظاهره و قوای باطنه ، حس مشترک است . مثلاً بصر که از قوای ظاهره است ، این گل را ببیند و احساس کند و این احساس را به قوه باطنه ، حس مشترک دهد . حس مشترک این مشاهده را به قوه متخیله تسلیم نماید . قوه متخیله این مشاهده را تخیل و تصور کند و بقوه متفکره رساند و قوه متفکره در آن تفکر نماید و بحقیقتش پی برده ، پس بقوه مد رکه تسلیم کند و قوه مد رکه چون ادراک نمود ، صورت آن شیئی محسوس را به حافظه تسلیم نماید و قوه حافظه حفظ نماید " .

مفاوضات ص ۱۶۰

همچنین در باره " تصورات قوه متفکره میفرمایند : "قوه متفکره انسان را در نوع تصور است یکنوع تصور صحیح است . چون منضم به تصمم گردد آن تصور در خارج تحقق یابد . مانند تدابیر صائبه و آراء سدیده و اکتشافات نئی و اختراع صنایع جدید و نوع دیگر از تصورات ، آن افکار فاسده و خیالات بیهوده است که ابداً نتیجه و ثمری از آن حاصل نشود و حقیقت ندارد . بلکه مانند امواج بحر اوهام موج میزند و چون خوابهای بیهوده میگذرد ."

مفاوضات ص ۱۸۹

پس این مجموعه قوای عقلیه که موجب امتیاز انسان از حیوان است ، غالباً در حد ادراکات علمی و استنتاجات علماء و فلاسفه موفق مییاشد . علوم بدون شک "اعظم منقبت عالم انسانی" و البته مدار افتخار و مبنا و "اساس ترقی عالم انسانی" مییاشد . اما عقل میزان تام و کامل نمیتواند باشد . چنانکه علما همیشه بایکدیگر اتحاد و اتفاق در تمام موارد ندارند و حقائق علمیه مسلمه نیز پس از گذشت چند سال باز بدلائل عقلی دیگری تغییر مییابد و منسوخ میشود . چنانکه میفرمایند : " . . . یک مسأله را بیست سال بدلائل عقلیه استدلال بر وجودش میکردند ، بعد از بیست سال بدلائل عقلیه نفی آنرا مینمودند . حتی افلاطون در بدایت به ادله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را مینمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین ، متحرک و بعد فکر بطلمیوس شهرت

کرد و فکر افلاطون بکلی فراموش شد. اخیراً راجد جدید (\*)  
دوباره احیاء این رأی کرد. . . پس معلوم شد که میزان عقلی تام  
نیست. چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و تبدیل نکرد لیل  
بر اینست که میزان عقل تام نیست. چه اگر میزان عقل تام بود  
باید جمیع مُتَفَقُّ الفکر و متحد الرأی باشند.

مفاوضات ص ۲۲۰

میزان نقل این معمولاً میزان رؤسای ادیان است، که نصوص کتب  
مقدسه را به عقل خود می‌سنجند. مثلاً در اسلام، فقها فکری  
میکردند پوشیدن لباسی از پوست بعضی از حیوانات، ممنوع شده  
است. البته چون مضامین یا نصوص منقوله با عقل بشری (که  
محدود و پست دانسته شد) سنجیده شود، نتیجه کار صحیح نخواهد  
بود. از جمله اگر مضامین کتاب مذهبی خود را درست و بجای  
خود نقل نمایند و گرفتار اشتباه شوند، مظهر جدید امر الهی را  
نخواهند شناخت. چنانکه میفرمایند: "این میزان هم تام نیست.  
بجهت آنکه نقل را عقل ادراک کند. بعد از اینکه نفس عقل مُحْتَمِل  
الخطا ست، چگونه توان گفت که در ادراک و استنباط معانی اقوال  
منقوله خطا ننموده. . . این میزان رئیس‌های ادیان است. آنچه  
آنها از نصوص کتاب ادراک کنند، این ادراکات عقلیه آنهاست، که  
از آن نصوص ادراک کنند نه حقیقت واقع. . ." مفاوضات ص ۲۲۰

\* کپرنیک (توضیح بیشتر در قسمت اعلام مند رج است)

تنها میزان صحیح تأییدات روح القدس است : چنانکه میفرمایند:

"پس واضح شد که در دست خَلق میزانی نیست که اعتماد نمائی،  
بلکه فیض روح القدس میزان صحیح است که در آن ابدأ شگ و  
شبهه‌های نیست و آن تأییدات رُوحِ الْقُدُس است که به انسان —  
میرسد و در آن مقام یقین حاصل میشود." مفاوضات ص ۲۲۰

و نیز میفرمایند: "از قوه نفس ناطقه ممکن که حقایق اشیا را کشف  
نماید و خواص کائنات را ادراک کند و به اسرار موجودات پی ببرد  
. . . و این اعظم قوه ادراک در عالم طبیعت است و نهایت —  
جولان و طیرانش اینست که حقایق و خواص و آثار موجودات امکانیه  
را ادراک نماید. اما عقل کلی الهی که ماوراء طبیعت است آن  
فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهی است. . . محیط بر اشیاء  
و عالم اشیا و مدبر اشیا، و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و  
کاشف حقایق خفیه ملکوتیه و این قوه عقلیه الهیه مخصوص بمظاهر  
مقدسه و مطالع نبوت است. . ." مفاوضات ص ۱۶۵

البته ما چاره‌ای نداریم جز آنکه هر چیز را با فکر و عقلی که خداوند  
بما عطا فرموده بسنجیم (مثل هر یک از اندامهای جسمانی، که  
لازم است امور مربوط بخود را انجام دهند، تا صحت و قوت بدن به  
مخاطره نیفتد). زیرا برای اداره و ادامه زندگی روزمره خود نیاز  
به استفاده از قوای عقلیه خواهیم داشت. ولی ضمناً نتیجه مطالعه  
این مبحث را باید بخاطر داشته باشیم که میزان اتکا و اعتماد بر

عقل انسانی تا چه حدود میتواند باشد، و میزان صحیح و بی اشتباه که باید بدان تمسک تام داشته باشیم کدام است.

\* \* \* \*

نظم اداری ضیافت نوزده روزه

ضیافت نوزده روزه از ابداعات حضرت رب اعلی است که مورد تصویب جمال مبارک قرار گرفته است چنانکه در کتاب مستطاب — اقدس میفرمایند: *قَدْ رُقِمَ عَلَيْكُمْ الصِّيَامَةُ نَبِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَلَوْ بِالْمَاءِ إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُوَلِّفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَلَوْ بِأَشْبَابِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ*.

حضرت عبد البهاء میفرمایند: "هوالله ای ثابت برپیمان، نامه مفصل شما رسید. ولی از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشود. در خصوص ضیافت دهر شهر بهائی سؤال نموده بودید مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبئل و تذکر و ترویج مساعی خیریه است. یعنی بذکر الهی مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند و با یکدیگر نهایت محبت و الفت مجری دارند و اگر میان دو نفس از احباب اغیراری حاصل، هردو را دعوت نمایند و به اصلاح مابین بکشند و در امور خیریه و اعمال بریه مذاکره نمایند تا نتایج مفید و حه حاصل گردد. . . ."

هیكل مبارک حضرت ولی امرالله، در آثار مبارکه خویش، از ضیافت نوزده روزه بعنوان اساس نظم بدیع الهی یاد میفرمایند.

باید دانست که در ضیافت نوزده روزه فقط نفوسی میتوانند بعنوان عضو رسمی شرکت کنند که در جامعه حق ابدای رأی — داشته باشند. ولی جوانانیکه سنشان از بیست و یکسال کمتر و نامشان در دفتر سجالات محفل به ثبت رسیده باشد، مخصوصاً اگر عضو خانواده بهائی هم باشند، میتوانند در جلسات مزبور حضور یابند. اطفال بهائی میتوانند در جلسات ضیافت نوزده روزه و سایر محافل بهائی شرکت کنند. ولی پس از بلوغ بسن پانزده سالگی، محفل روحانی باید به اطلاع این قبیل جوانان برساند که ضمن اظهار نامه‌ای، علاقه خود را نسبت بامرالله ابراز و مقصد خود را — دایر بر اینکه پس از وصول بسن ۲۱ سالگی عضویت جامعه را با حق ابدای رأی قبول میکنند، اعلام نمایند. در معالکی که اوضاع امری اجازه دهد، حتی با تصویب محفل مربوطه، نفوس غیر بهائی میتوانند در ضیافت شرکت کنند. ولی اَحیانا این نفوس با یستی مانعند جوانان بهائی زاده، اظهار نامه‌ای به محفل روحانی محل تقدیم نمایند.

توجه به این نکته ضروری است در دنیائی که متأسفانه غرق در انواع مُتَسَدِّه‌ها بوده و روز بروز بردامنه و وسعت آن افزوده می‌گردد، ضیافت نوزده روزه یکی از مهمترین مجامع امری است که جوانان بهائی با شرکت در آن، آمادگی مبارزه با مفسد اجتماعی را پیدا میکنند. بنابراین توصیه شده است که خانواده‌های بهائی اطفال و

جوانان خود را در این تشکیل جلیل که بید قدرت و عنایت الهی خلق شده است، شرکت دهند و ایشان را تشویق بحضور نمایند .

اقتباس از نظم اداری طرح مکاتبه‌ای

نوشته جناب محمودی

\* \* \* \* \*

حیات بهائی گامهایی بسوی کمال

حبسِ نفس

اگر از ما سؤال شود "دوست دارید خود پسند باشید؟" اکثراً جواب خواهیم داد: "نه، البته نه؛ ولی در امر بهائی مفهوم "حبّ نفس" خیلی وسیعتر از مفهوم "خود پسندی" است . حبّ نفس شامل تمام نقطه نظرها، دیدگاهها و اعمالی است که بین ما و سایر انسانها جدائی می‌اندازد. در آثار بهائی بسیاری از این مسائل صراحتاً بیان گردیده و پاره‌ای دیگر بطور تلویح و اشاره ذکر شده‌اند . در آیات زیر لزوم احتراز از حبّ نفس بطور وضوح بیان گردیده است.

يَا اَبْنَاءَ الْاِنْسَانِ ، هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ وَّ اَجِدٍ لَعَلَّكُمْ يَفْتَحِرُونَ  
اَحَدٌ عَلٰى اَحَدٍ وَتَفَكَّرُوا فِي كُلِّ حَبِيْنٍ فِي خَلْقِ اَنْفُسِكُمْ .

(کلمات مکنونه عربی)

" ای بنده من ، از بند مُلک خود را رهائی بخش و از حبسِ نفس خود را آزاد کن . . . "

(کلمات مکنونه فارسی)

ای بنده من ، مَثَلِ تو مَثَلِ سیفِ پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و باین سبب قَدَرِ آن بر جوهریان مستور ماند پس از غلاف نفس وهوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید .

(کلمات مکنونه فارسی)

این امتحان همانست که مرقوم نمودید . زنگِ اَنَانِیَّتِ را از آئینه دل زائل نماید، تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد . زیرا هیچ حجابی اعظم از اَنَانِیَّتِ نیست و هرچند آن حجاب رقیق باشد عاقبت انسان را بکلی مُهْمَجِب و از فیض ابدی بی نصیب نماید .

مکاتیب ج ۲ ص ۲۷۰

اگر انسان بتمام صفات نیکو مزین گردد ولی خود پسند باشد، تمام صفات و سجایای پسندیده او رفته رفته محو و زائل خواهد شد .

(ترجمه از مکاتیب ج ۱ ص ۱۳۶ انگلیسی)

ولی نفس انسان از چنان ظرافتی برخوردار است که ما غالباً متوجه نیستیم که برخی از رفتارهای ما ممکن است انعکاسی از حبّ نفس باشد . در اینجا به تجزیه و تحلیل مسائلی پرداخته می‌شود که خود پسندی و حبّ نفس از آن طریق ظهور و بروز می‌کند .

باید من مقدم برد یری باشم .

برای انسانی که امروزه در محیطی پر رقابت زندگی می‌کند، <sup>بیت</sup> مشکل است بتواند خود را از هوسِ مقدم بودن رها سازد . روزنامه‌ها مجلات ، رادیو و تلویزیون همگی از شروتمندترین ، قد رتمندترین ،



فربنده‌ترین، هوشمندترین و باهوشترین فرد تحسین و تمجید می‌نمایند.

من احتمالا "می‌دانم که ثروتمندترین فرد در شهر نیستم. ولی ممکن است با این فکر دلخوش باشم که "اما درآمد من از درآمد همسایه مجاورم بیشتر است" و باین ترتیب سعی دارم تا خویشتن را در محلّه و کوجه خود، عالی‌ترین فرد بحساب بیاورم نوجوانی که از نظر درسی قادر نیست مقام اول را در کلاس حائز گردد، سعی دارد، با ایجاد ناراحتی و درد سر، بصورت دیگری خود را اولین قلمداد کند.

این همه کوشش برای احراز تفوق بر دیگران بجای ایجاد اتحاد و محبت باعث تفرقه و جدایی می‌گردد.

اینگونه مجاهدات طرقی هستند که از مجرای آن یک فرد سعی می‌کند تا "خود را از دیگران برتر سازد". اگر نردی انرژی و نیروی خود را برای هرچه بهتر استفاده کردن از تواناییهایش صرف‌کنند (بدون آنکه خود را نگران این مطلب سازد که در کدام رتبه قرار می‌گیرد، خواه اولین باشد، یا پنجمین و یا دهمین)، نه تنها سرانجام نتیجه کارش بهتر از نردی خواهد بود که دارای همان امکانات و تواناییها بوده ولی از روحیه رقابت برخوردار است، بلکه نفسی که این چنین بالاترین مقام و منزلت را حائز شد، خاضعانه به اطرافیان برخوردی ملاطفت‌آمیز دارد و بر برادر خود تفوق نمی‌جوید و از

اسباب تفرقه و تشتت بین افراد اجتناب می‌نماید.

بهائی حقیقی کسی است که همیشه مجهودات خود را بکار می‌برد، تا در دام برتری جوئی نیفتد. و با این شائبه که "انگیزه برتر بودن یک غریزه است"، یا اینکه "در اجتماع کنونی هرکس باید از روحیه رقابت برخوردار باشد"، خود را تبرئه نمی‌نماید.

"سعادت‌مند علمائی که به اکتسابات خود مباحثات نمی‌نمایند و تفاخر نمی‌نروشدند." (ترجمه از کتاب منتخباتی از آثار

حضرت بهاء‌الله ص ۳۱۵ انگلیسی)

"او را اعانت نما تا حقیقت را تمیز دهد، بی‌آنکه برای خود قدر و مقامی قائل باشی، یا خود را برتر از او محسوب داری و یا صاحب موهبتی بیشتر بدانی." (ترجمه از کتاب منتخباتی از آثار

حضرت بهاء‌الله ص ۸ انگلیسی)

"مانباید در پی نام، مقام، شهرت، آسایش و رفاه و راحت باشیم"

(ترجمه از مکاتیب ج ۳ ص ۶۶۳ انگلیسی)

"وئانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق، اجرای احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور، تفرد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن"

ص ۳۲ اسرار الغیبیه - طهران ۱۰۶ بدیع

حقد و حسد و آزار می‌توان از جمله آثار ناشی از آرزوی برتر شدن دانست. از این سه صفت، حسد رامی‌توان بدترین عامل برای ایجاد رفتارهای خصمانه بحساب آورد. اگر حرکت و رفتار خالی از محبتی از شما سرزده که تأسف شما را بدنبال داشته است، صادقانه بدنبال انگیزه آن رفتار بگردید. شاید ریشه اصلی آن حسد باشد. "نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْفَظَكَ مِنْ حَرَارَةِ الْحَقْدِ وَصَبَارَةِ الْبُرْدِ" (از خدایم خواهم تا تورا از نار حسد و برودت نفرت محافظه نماید.) (ترجمه) (لوح ابن ذئب ص ۹۶ فارسی)

"ای پسران ارض بر راستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد، البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود." (کلمات مکنونه فارسی)

### دیگران چه خواهند گفت ؟

آیا من همیشه چنین سوء‌الهی از خود می‌نمایم؟ آیا من برای خود بیش از دیگران ارزش قائلم؟ هم‌نوائی کردن بیش از حد با عقاید و آداب و رسوم دیگران، ممکن است ما را به اعمال و رفتاری وادارد که واقعا "بجای ایجاد اتحاد، باعث تفرقه و جدائی گردد. بطور مثال اگر من در محلی زندگی می‌کنم که در آنجا مردم به انفراد یکه هم نژاد خودشان نیستند، بنظر تحقیر می‌نگرند، آیا در چنین محلی باز هم رفتار من توأم با این اعتقاد میباشد که همه انسانها با هم برابرند؟

یا باظرافت خاصی متقاعد شده‌ام که: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. مانیاز بدان داریم تا طوری رفتار کنیم که سایرین احساس کنند ما مهربان و صمیمی هستیم و تا همین حد باید رعایت این مطلب را بنمائیم که سایرین در مورد ما چه می‌گویند. ولی موقعی که مبادی و اصول مطرح باشد، ممکن است مجبور شویم تا عقاید سایرین را نادیده انگاریم.

ممکن است تصور کنند که ما آدمهای "عجیبی" هستیم، ولی عقیده آنها نسبت به ما، در مقایسه با نیاز ما به اجرای عدالت و ترویج محبت در بین تمام اینها بشر، خالی از اهمیت است.

حضرت عبدالبهاء در مقدمه یکی از آثارشان درباره خود می‌فرماید: او (عبدالبهاء)، این گمگشته صحرای محبت اللّه بمقامی رسیده است که در آن مقام دست ردّ یا قبول، یا تقدیر و یا سرزنش، نمی‌تواند در او مؤثر واقع شود.

(ترجمه از اسرار مد نیت الهی ص ۶ انگلیسی)

بہائیان تنها برای کسب تقدیر و تمجید از دیگران و یا احتراز از سرزنش و نکوهش سایر مردمان به اجرای اصول تعالیم و احکام الهی نمی‌پردازند. البته تمجید و تقدیر دلپذیر و مطبوع است ولی تا جایی که شخص تمجید و تحسین شده را بخود غرّه نسازد بلکه آن فرد باید همواره خدا را شاکر باشد که توانسته است، از توانائیهای خدا دادی خود بطریقی استفاده نماید، که دیگران را خرسند سازد. (اقتباس از ترجمه یادداشت‌های خانم کوی (COY)



بشارات د رباره<sup>۶</sup> حضرت غصن ممتاز

د کتاب مقدس تورات و همچنین د ر آثار اسلامی، د رباره<sup>۷</sup> وجود مبارک حضرت شوقی افندی به لفظ صبی (طفل) یاد شده است. د مورد مند رجات کتاب مقدس، یکی از خانمهای بهائی غربی از حضور مبارک حضرت مولی الوری صریحا<sup>۸</sup> سوآل نمود. حضرت عبدالبهاء<sup>۹</sup> در پاسخی که به این خانم عنایت فرمودند، بشارات حضرت اشعیای نبی را تأیید و حیات آن "طفل" را تصدیق و آیینسده<sup>۱۰</sup> د رُخشان و عظیم او را تأکید فرمودند. که شرح خلاصه<sup>۱۱</sup> آن اینست:

میسراف در پرتین از حضرت عبدالبهاء پرسیده بود. در باب ۱۱ کتاب اشعیای نبی بشاراتی مسطور است که (از تنه درخت یستی و ریشه آن درخت شاخه‌ای آشکار میگردد و روح پروردگار بر آن غصن مبارک پرتو می‌افکند. آن بزرگوار دارای روح حکمت و روح مشورت و قوت و روح شناسائی خداوند و روح ترس از خداوند است) ما میدانیم که مقصود از (تنه درخت یستی) حضرت اصل قدیم و قویم یعنی جمال مبارک جَلَّ جَلَالُهُ هستند و مقصود از (شاخه) ای که از آن درخت و غصنی که از ریشه آن منشعب میشود، حضرت نرع مُنْشَعِب از اصل قدیم و قویم یعنی حضرت عبدالبهاء هستند و تا آخر آیه پنجم باب مزبور اوصاف و نعوت و آثار باهره حضرت نرع منشعب است بعدا<sup>۱۲</sup> در آیه ششم از همان باب میفرماید: (در دوره آن همایون غصن منشعب از اصل قدیم و قویم، گرگ با بره سکونت

مینماید و پلنگ با بزغاله در یک خوابگاه میخوابد و گوساله و بچه شیر و پرواری با هم آشتی میکنند و به هم اذیتی نمیرسانند و طفل کوچکی زمامدار آنهاست.) ما میدانیم که مقصود از آشتی و مصالحت درندگان و چرندگان اتحاد و اتفاق و حصول محبت و دوستی بواسطه امر مبارک، در بین طوایف مختلفه و افراد متباغضه است و این مطلب راهم واضحاً<sup>۱۳</sup> مشهود است. مشاهده می‌کنیم که در دوره غصن منشعب، افراد متخاصمه در ظل امرالله با هم دوست و موافقند و تا اینجا همه بشارات های حضرت اشعیاء را آشکارا می‌بینیم. نقطه می‌خواهیم یک مسأله را که در ضمن آیه ششم مندرج است و نفهمیده‌ایم از محضر مبارک سوآل کنیم و آن مطلب اینست که برحسب فرموده حضرت اشعیای نبی در دوره غصن برومند و نرع منشعب از اصل قدیم، باید زمامدار آینده اهل ایمان و مرجع پیروان بیزدان، به سن طفولیت موجود باشد. زیرا میفرماید: طفل صغیری، زمامدار آنهاست. اکنون سوآل ما اینست که: آیا آن طفل صغیر حال موجود است؟ یا نه؟ و آن بزرگواری که در دوره غصن منشعب، طفل صغیر است و بعدا<sup>۱۴</sup> زمامدار امور امر و مرجع اهل ایمان خواهد شد، آیا در عرصه شهود مشهود گردیده است؟ زیرا بنا به نبوت حضرت اشعیای نبی، باید آن وجود مبارک الآن موجود و طفل صغیری باشد.

در جواب این سوآل لوحی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء

جلّ ثنائیه صادر گردید که مضمون فارسی آن چنین است.

ای اَمَّةُ اللّهِ همانا آن طفل تولد یافته و موجود است و در آینده امری شگفت آور در مورد او خواهی شنید و او را به کاملترین صورت و بزرگترین موهبت و تمام ترین کمال و عظیم ترین قوّت و شدید ترین قدرت مشاهده خواهی نمود . صورت او میدرخشد به چنان درخششی که آفاق بآن منور خواهد گشت . پس تا آخر الحیات این کیفیت را فراموش منما چه که در طئی اعصار و دُهور آثار آن باقی خواهد بود و درود و ثنا بر شما باد .

و اما در آثار اسلامی، در بیانات شیخ محیی الدّین عربی و شیخ ابوسالم طَلْحَه و غیره نیز در ضمن اخبار و وقایع یوم ظهور پس از بیانی طولانی که راجع به ظهور مبارک حضرت اعلی و جمال مبارک و قیام حضرت عبد البهاء و دوره سلطنت روحانیه هر یک از آن وجود های مقدّس مسطور گردیده، راجع به دوره حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه از آن بزرگوار به صبیّ تعبیر گردیده است .:

ثُمَّ يَحْكُمُ الصَّبِيُّ صَاحِبُ الْوَجْهِ الْبَهِيِّ وَيَجْلِسُ عَلَى السَّرِيرِ حَرْفُ الشَّيْنِ يَعْنِي بَعْدَ از حضرت عباس عبد البهاء، صبی و طفلی که صاحب رخساره روشن است، بر سریر ولایت عظمی جالس میشود و آن وجود مبارک، حرف اول نام مقدّسش شین است . یعنی حضرت شوقی ربانی جَلَّ سُلْطَانُهُ .

برای تفصیل و اطلاع بیشتر، به استدلالیّه حضرت صد ر الصّدور

همدانی و جلد سوم کتاب درج لثالی هدایت، مراجعه شود .  
در زمان حضرت غصن اعظم، سه نفر (\*) از احبای ایران نیز در باره مرکز ولایت امر الهی بعد از آن حضرت سوئال نمودند . در جواب آنها پاسخی به عربی فرمودند، که در ترجمه عربی کتاب "دور بهائی" چاپ مصر نقل گردیده است . و جناب اشراق خاوری مضمون فارسی آنرا چنین مرقوم داشته اند :

بدانید که آن نَفْسِ مَقْدَّسِ، یعنی ولی امرالله بعد از عبد البهاء، از قبل تعیین و دوران ظهورش بقلم تقدیر معین گردیده و لکن در این اوان، هنوز رمز مستور است و سر پنهان و مانند گوهری تابناک است که اکنون در صدف خود مختفی و مستور است . عنقریب زمانی خواهد آمد، که نور آن بزرگوار آشکار گردد و آثارش ظاهر و پدیدار شود و اسرارش مکتوف گردد .

(۱) نقل به اختصار از ص ۴۵۰ تا ۴۵۵ ایام تسعه

\* مرحوم آقا میرزا حیدر علی اسکونی ناشر نجات الله و مرحوم میر علی اصغر فریدی اسکونی و مرحوم حاجی عباس اسکونی (ص ۴۵۰ ایام تسعه)

## نگاهی به نقش ادیان در تکامل انسان

اگر نظری به دوران گذشته بینکنیم، ملاحظه خواهیم کرد ادیان الهی چه تأثیرات جالبی بر زندگی پیروان خویش داشته‌اند. برای نمونه آئینی را که حضرت زرتشت بنیان نهاد در نظر می‌گیریم. این آئین از لحاظ معنوی راستی، مهربانی، کوشش، و از لحاظ مادی - توسعه کشاورزی، درختکاری و آباد کردن زمین را تعلیم داد. همه اینها بعنوان تکالیفی که انسان در برابر اهورا مزدا آفریننده و فرمانروای جهان، برعهده دارد، تعلیم داد ه شد. آنان که اعمال نیک و درست انجام می‌دادند، ایزد نور را در پیکار با اهریمن تاریکی یاری می‌کردند. این تعالیم، که از آداب و رسوم ملت‌های هم‌جوار بسی متعالی‌تر بود، برای ایرانیان چه تأثیری داشت؟ به آنان کردار و گفتار و پندار نیک، راستی، درستی و شجاعتی آموخت که از آنچه در میان ملل آسیای غربی وجود داشت، بالاتر بود.

در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد، در گوشه‌ی یکی از آسیای غربی، قومی شبان پیدا شدند که بر اثر قبول هدایت الهی، به قتل شامخ اخلاق و روحانیت ارتقاء یافتند. اینان از اسلاف ابراهیم بودند که در شریعت حضرت موسی، دستورات عالی و درخشان اخلاقی یافتند.

اطاعت از دستوره‌های مزبور، قوم بنی اسرائیل را به مرحله‌ای از روحانیت ارتقاء داد که از سطح زمان خود بسی بالاتر بود. مادام

که از دستورات اخلاقی حضرت موسی پیروی می‌کردند، تمدنی براساس عدل و داد داشتند. حقوق زیردستان و بیچارگان مورد حمایت بود. حرص و آرزوهایش یافته حتی بیگانگان از اقوام دیگر با آغوش باز پذیرفته می‌شدند و با آنان به مهربانی رفتار می‌شد. و البته چنین چیزی در دنیای آن روز امری نادر به شمار می‌آمد.

شبهت پرستی که در میان قوم سامی نژاد رواج داشت، وزائید محیط شهری بود، در زندگی یهودیان با قوانین بسیار شدیدی تحت نظم و حد و آمد. هر نوع بی‌بندوباری و بی‌نظمی در روابط زناشویی بوسیله قانون محکوم شد و قوانین مزبور با مجازات سریع و شدت عمل تنفیذ گردید.

بامطالعهای در اسفار تورات، که در آنها قوانین و تعلیمات حضرت موسی تشریح شده، این حقیقت آشکار می‌شود که قوم یهود طبق چه موازین عالی اخلاقی تربیت شدند. در تعلیمات مزبور ترحم به فقراء و کمک به نیازمندان تأکید شده بود. قوانین مربوط به بیوه‌زنان، بیگانگان و یتیمان نشان دهنده روح عمیق نوع دوستی است. مدارا با بیگانگان یک نوع وظیفه و حتی مسئولیت بشمار می‌آمد. این توجه مخصوص به زیردستان و بی‌پناهان در قوانینی که به قوانین قدسی لایوان معروف است، به درجات عالی می‌رسد. در اینجا قوم یهود تعلیم می‌یابد که اگر غریبی در سرزمین ایشان برای مدتی اقامت کرد به او آزاری نرسانند، اگر بیگانه‌ای در ملک

آنها منزل گزید او را چون یکی از خویشان خود شمردند و چون خود دوست دارند. زیرا در سرزمین مصر خودشان از بیگانگان به شمار می آمدند.

در آن زمان چنین توجه و عطوفتی نسبت به بیگانگان در هیچ جای دیگر وجود نداشت. پیروی از این دستور یعنی دوری از کینه توزی و انتقام جوئی عالی ترین مفهوم اخلاق را پدید آورد و بعداً "مسیح آن را احیاء کرد و اساس شریعتش قرار داد: همسایه خویش را مانند خود دوست بدار."

بخشی مخصوص از مقررات راجع به مالکیت حقیقی، تراکم مالکیت زمین را در دست عده ای معدود، رد می کرد و در نتیجه از مفاسد ناشی از رسم ارباب و رعیتی، جلوگیری می نمود.

اصول اقتصادی جدید قرن ها قوم بنی اسرائیل را بصورت قومی شبان، بی ریا و عدالتخواه نگه داشت و آنان را از خطر استثمار، حرص و آز هموعان حفظ کرد. این قوم در تحت تربیت حضرت موسی به درجه ای از علم و اخلاق نائل شدند که سرآمد زمان و سر مشق سایر اقوام قرار گرفتند. حضرت عبد البها "در این باره می فرماید: "... آن ملت در نهایت ذلت بودند. بنهایت عزت رسیدند. اسیر بودند. آزاد گشتند. جاهلترین اقوام بودند. عالمترین اقوام شدند. از تأسیساتش به درجه ای رسیدند که بین جمیع ملل متفخر شدند. صیثشان بافاق رسید. کار بجائی کشید که امم مجاوره اگر می خواستند

کسی را ستایش کنند، می گفتند "یقیناً این اسرائیلیست. تأسیس شریعت و قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیا نمود و بنهایت درجه مدنیّت در آن عصر رسیدند و کار بجائی رسید که حکمای یونان می آمدند و از فضایل اسرائیل تحصیل کمالات می نمودند. مثل سقراط که به سوره آمد و تعلیم وحدانیت و بقای ارواح را بعد از ممات از بنی اسرائیل گرفت و به یونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد."

مفاوضات حضرت عبد البها ص ۱۱

چه چیز باعث شد که این قوانین اجرا شود و چنین قومی به این درجه از تعالی علمی و اخلاقی دست یابند؟

عقیده قوم یهود مبنی بر اینکه تعلیمات حضرت موسی دارای منشأ الهی است و همه احکام نازل از یهوه میباشد. در روح قوانین، بین قوانین مدنی، جزائی و مذهبی تفاوتی نبود زیرا همه دارای تقدیس، قدرت و مقصد یکسان بودند عبارت "چنین گفت خداوند" نه تنها به برخی از رسوم کم اهمیت مذهبی قدرت اجرایی میداد، بلکه به اصول جاودانی اخلاق و عدالت نیز قوت می بخشید.

اصل اساسی که پایه جمیع تفکرات موسوی را پی ریزی میکرد تعمیم عدالت بود. در سراسر آن تعالیم روح خلل ناپذیر عدالت احساس میشد. این تعالیم عالی که هزاران سال پیش قوم یهود با آن تربیت شد و دائماً تجدید و تکمیل گشت باعث شد دین یهود در طول زمان نیروی خود را حفظ کند. زندگی خانوادگی و قومی

یهودیان با داشتن روح اتحاد و همکاری ممتاز گرد و همین اتحاد عامل بزرگی بود که باعث شد قوم با استعداد یهود، در هرکشوری ساکن شود، موفقیت بی نظیر بدست آورد.

در قرن ششم پیش از میلاد، در گوشه دیگری از کره زمین، حضرت بودا تعالیم عالیّه صلح، محبت و پرهیزگاری را نشر می داد. در نیائی پراز کینه، نفرت و انتقام، بودا این اصل طلائی را تعلیم داد: "به راستی با نفرت نمی توان به نفرت پایان داد، بلکه فقط با محبت می توان به نفرت پایان بخشید". در دنیای کنونی نیز به این تعلیم همان اندازه نیاز داریم که در آن زمان احتیاج بود. این تعلیم بود که فرمود: "با قلبی سرشار از شفقت به همه جهانیان روی آورید، به مانند مادری که با به خطر انداختن جان خویش از تنها نرزد، شنگهداری می کند: "نه تنها سعی در فراموش کردن نفرت را کافی نمی داند بلکه می آموزد که انسان باید به بشریت عشق بورزد.

در سرزمینی که میل به شهوت پرستی و فساد، شدید بود، بودا اصل پرهیزگاری و پاکد امی را تعلیم داد، پاکد امی را تقدیس نمود، مسیحیت نیز بعداً در جهان غرب همین کار را کرد: "اگر زنی پیر است بر او چون ماد رخویش نظر کنید. اگر جوان است چون خواهر خویش و اگر نوجوان چون نرزد خود، نیروی هوس در آدمی شدید است و باید از آن ترسید."

نتیجه تعالیم اخلاقی بودا چه بود؟ سلطان آشوکا، یکی از بزرگترین شاهان هند و، وقتی به بودا ایمان آورد، به جنگ و خونریزی پایان داد و در سراسر هند صلح و آرامش برقرار کرد. بنام بودا خود را وقف رفاه و سعادت ملت خویش نمود. جاده ساخت، درخت کاشت، روشی برای آبیاری پیدا کرد. گفته می شود که کشور هند، در هیچ دوری از ادوار تاریخ خود، تا این حد در خوشبختی و رفاه نبوده است. این آسایش و رفاه مولود الهام آئینی آسمانی بود که بر قلب و وجدان فرمانروائی بزرگ تأثیر کرده بود.

بعداً آئین بودا به تمدن باستانی چین جان تازه داد و نفوذ خدای رحمت و پاکی به تمدن نودمیده، ژاپن معنویت بخشید و آن را مَهْدَب ساخت.

نقل به اختصار از کتاب آرامش برای جهان پر آشوب

\* \* \* \*

معرفی آثار مبارکه حضرت عبد البهاء

"آثار مبارک حضرت عبد البهاء، ثمره متجاوز از نیم قرن زحمات مداومی است که از او ان جوانی آنحضرت شروع شد و تا آخرین سنه حیات هیکل مبارک ادامه یافت. مجموعه کامل منشآت حضرت مولی الوری هنوز بد رستی شناخته نشده است و برای جمع آوری، تجزیه و طبقه بندی میراث ادبی حضرتش اقدامات بسیاری باقی است که باید بعمل آید.

آثار صادره از یراعه مرکز میثاق مشتعل است بر مکاتیب، الواح عمومی، الواح منزله در خصوص موضوعات خاص، کتابها، مناجاتها، اشعار، خطابات عمومی و محاورات ثبت شده ایشان که تقریباً چهار پنجم آن بزبان فارسی و بااستثنای معدودی مناجات و مکتوب ترکی، بقیه بزبان عربی است. حضرت عبدالبها در نهایت فصاحت و بلاغت بسه زبان مذکور آشنائی داشتند. متن خطابات حضرت مولی الوری که بالبداهه ایراد میشود، چنان تشابهی با آثار قلمی آنحضرت دارد، که تشخیص آن باسانی میسر نیست. در فرهنگی که بر فصاحت و بلاغت تأکید داشته است، آثار حضرت عبدالبها بوسیله دوست و دشمن و عرب و عجم بعنوان نمونه ممتاز فصاحت و بلاغت شناخته شده است..

"حضرت عبدالبها پیامبر نبودند و هرگز ادعا فرمودند که مستقیماً از طرف خداوند بایشان وحی میرسد بلکه ایشان مرکز عهد و میثاق جمال ابهی و مبیین منصوص آیات آن حضرت بودند. باعتبار اهل بها" حضرت مولی الوری ملهم بالهمات غیبی و هدایت الهی بودند و آثار ایشان جز آثار مقدسه و همچنین بعنوان تبیین و تفسیر کتب الهیه بشمار میرود".

"باتوجه به آنکه حضرت عبدالبها در ایام صباوت گرفتار ظلم اعداء گشتند و سجن هیکل اطهر بیش از نیم قرن ادامه یافت، اما الواح مبارکه کل حکایت از فرح و سروری میکند که زاید الوصف است.

انتظار طبیعی از شخصی که اغلب ایام حیات را در زندان و در اسیری دام کین و طعن برادران گذرانده است آنست که آثارش از یأس و بدبینی نسبت به عالم و عالمیان پر باشد، اما در آثار هیکل مبارک احساسی که در خواننده ایجاد میشود، درست برعکس این است. آثار حضرت عبدالبها مملو از امید و مسرت است. حتی آنجا که دم از حزن و بلای خویش میزنند، آنچنان به اراده الهی تسلیم و به مشیت او راضی و متوکل اند، که نفس این حالت تسلیم و توکل گشایشی در خواننده ایجاد می کند و حزن و بلیه وارده را چون در راه او و به اراده او وارد گشته است، عین خوشی مییابد. حضرت عبدالبها که اسیر بوده است، بی وفائی دیده است، مظلوم واقع گشته است و از دست عالم و عامی و امیر و اسیر زهرکین چشیده است، در آثار متعدد ده اش از "ملکوت" صحبت میدارد، خلق را بخوشی میخواند، روح امید و توکل در آنان میدمد و تکیه کلامش در کثیری از آثارش کلماتی چون "گلستان"، "عندلیب"، "گل"، "نهر" و "مزامیر آل داود" است. اینجاست که خواننده لوح مبارک را که از غم مولی اشک بر چشم و بغض اندر گلو دارد، خوشی و رونق و لذت قلبی حاصل می گردد، نشئه ای معنوی هوش از سرش می رباید. وجودش را گرمی میدهد. قلب حزینش را در هر طپش از تسلیم و رضا پرمیکند و دیده پر اشکش را به آینده ای پرامید متوجه میگرداند.

عالمی که در آثار حضرت عبدالبها وصف گشته "عالمی دیگر" است،



عالم دل و جان است. عالمی است که در آن از بدی، بد بیتی، بد خواهی، بد انگاری بگری نیست. فضای دنیای هیکل مبارک را نقطه خوبی و زیبایی و روحانیت پر کرده است. حضرت عبد البهاء "ملکوت" نامقید و "معنویت" بی جا و مکان را در جهان مقید و محصور در مکان و زمان وصف میکند. او آنچنان تعلیم میدهد و درم از حقایق حیات انسانی و هدف زندگی آدمی میزند که تحقق "ملکوت و معنویت" را در عالم خاک ممکن سازد. در آثار مبارکه ملکوت و معنویت که میتواند متجلی در حیات روزمره فرد بهائی باشد تصویر گردیده است. گوئی هیکل مبارک این مفاهیم آسمانی را به زمین آورده است و به آنها در حیز ناسوت هویت داده است.

ر "تجلی مظاهر طبیعت در الواح مبارکه حضرت عبد البهاء" بعنوان یکی از خصوصیات بارز این آثار، وسیع، متنوع، فراوان و فوق العاده زیباست. کمتر لوحی است که در آن برای بیان مقصود از تعابیر و تمثیلات مبتنی بر مظاهر طبیعت استفاده نشده باشد. در این الواح "موج دریا زدن"، "بذر محبت کاشتن"، "چون شمس درخشیدن"، "چون طیور در آشیانه محبت لانه نمودن"، "چون رشحات بردشت و کھسار باریدن"، "بلبل سبزه و چمن گشتن" و از این قبیل تعابیر و تشبیهات مکرر مذکور گشته است. تجلی مظاهر طبیعت و علاقه مفرط هیکل مبارک به این قبیل مظاهر طبیعی به حدی است که وقتی بعضی از ائمه بهائی برای اطفال خویش رجای تعیین

اسمی مینمایند اسامی پیشنهادی هیکل مبارک نیز از این علاقه متأثر می‌گردد و نامهایی نظیر "سهیل"، "پروین"، "کوکب" و "نور" پیشنهاد می‌شود.

الواح حضرت عبد البهاء گاهی به مهر "یا صَاحِبِ السَّجْنِ" و گاهی به مهر "عبد البهاء عباس" مشهور میشود و در پایان الواح حروف "ع ع" به علامت مخفف "عبد البهاء عباس" بجای امضاء بکار رفته است و در الواحیکه خطاب به احبای غربی صادر شده امضای مبارک به انگلیسی هم بعد از امضای عادی به آخر لوح اضافه گشته است.

نقل و اقتباس از آهنگ بدیع

\* \* \* \* \*

راهنمای زندگی مرآت حق

حضرت شوقی افندی علاوه بر استعداد عظیمی که در کسب علوم و فنون داشتند، صفات ممتازهٔ رحمانی از حضرتشان بروز میکرد. مثلاً قلب مبارک بقدری حساس و خلق و خوی مبارک بد رجحان ای لطیف و شیرین بود، که هرگاه یکی از همبازیهای هیکل مبارک از هیکل اطهر آزرده میشد، (و این امر هرگز اتفاق نمیافتاد مگر آنکه طرف، دسیسه و نیرنگ بکار برده باشد). هیکل مبارک آن شب را به خواب نمیرفتند، مگر آنکه رفیق محزون خویش را در آغوش گرفته، از حزن نجات دهند و دلشاد سازند. و این امر منحصر به رویهٔ

شخصی مبارک نبود. بلکه دَأْبِصِبَارِك همیشه آن بود که رفتای کوچک خود را ترغیب میفرمودند، تا قبل از آنکه بخواب روند، غبار کُذَر و حزن را از خاطر یکدیگر بزدایند.

یک صفت ممتاز دیگر مبارک وقت شناسی و سرموقع حاضر شدن بود . . . حضرت شوقی افندی همیشه اولین کسی بود که صبح زود از خواب برمیخاستند و سرموقع حاضر بودند.

ص ۴۵ بیاد محبوب

نسیم عنایت در سحرگاهان

از آیام کودکی حضرت شوقی افندی عادت آن خانه و خانواده بر آن بود که همه اهل بیت در حد و د طلوع آفتاب از خواب برخیزند و ساعت اول روز را در اطاق حضرت عبدالبهاء و محضر مبارک ایشان باشند، تا پس از تلاوت ادعیه و مناجات، صبحانه را با هم صرف نمایند. البته اطفالی کلاً دو زانو روی زمین نشسته، دستها را به نهایت وقار و طمأنینه برسینه مینهادند و با اشاره مبارک مناجات تلاوت میکردند. هرگز صدای بلندی مسموع نمیشد و حرکت ناهنجاری از احدی مشاهده نمیکردید. صبحانه آن بیت عبارت بود از چای که روی سماورد م میکشید و در استکانهای کوچک بهریک داده میشد و معمولاً چای داغ و شیرین را با چند لقمه نان گندم و پنیر صرف میکردند.

گوهریکتا صفحه ۱۱

درس عربی (مرحله چهارم)

هدف: پیگیری اهداف مراحل سه گانه قبل و علاوه بر آن آشنائی با تغییرات کلمه در داخل جمله و علت اِغْرَاب کلمات در جملات مختلف.

درس اول عربی:

در جزوات مرحله قبل با ابواب ثلاثی مزید آشنا شده و گفتیم که هر بابی از این ابواب دارای کاربرد خاص و بعبارت بهتر دارای معنای مخصوص است و از جمله در آخرین درس به معانی باب اول یعنی باب افعال پرداختیم و حال نظری اجمالی خواهیم داشت به معانی رایج تر سایر ابواب ثلاثی مزید.

۲ - باب تَفْعِيل

هر فعل ثلاثی مجردی که به باب "تفعیل" برده شود، در ماضی و مضارع و مصدر هر وزنهای زیر میآید:

فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفَعَّلَ	
عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعَلَّمَ	عَلِمَ
صَدَّقَ	يُصَدِّقُ	تَصَدَّقَ	صَدَّقَ
وَحَّدَ	يُوحِّدُ	تَوَحَّجَدُ	وَحَّدَ



بقیه موارد آن بدین قرار است:

امر غایب	امر حاضر	جحد	نهی	نفی	استفهام
لِيُفَعِّلَ	فَعَّلَ	لَمْ يَفْعَلْ	لَا يَفْعَلُ	لَا يَفْعَلُ	هَلْ يَفْعَلُ
لِيُعَلِّمَ	عَلَّمَ	لَمْ يُعَلِّمْ	لَا يُعَلِّمُ	لَا يُعَلِّمُ	هَلْ يُعَلِّمُ
لِيُوَحِّدُ	وَحَّدَ	لَمْ يُوَحِّدْ	لَا يُوَحِّدُ	لَا يُوَحِّدُ	هَلْ يُوَحِّدُ

معانی باب تفعیل

متعدی کردن — مشهورترین معنی از معانی باب تفعیل متعدی کردن است. یعنی همچون باب افعال اگر فعل لازم به باب تفعیل نیز برده شود، متعدی خواهد شد.

مانند: نَزَلَ (فرود آمد) — نَزَلَ (فرود آورد).

فَرِحَ (خوشحال شد) — فَرِحَ (خوشحال کرد).

بَعَدَ (دور شد) — بَعَدَ (دور کرد).

۳ — باب مُفَاعَلَة

هر فعل ثلاثی مجرد که به باب (مفاعلة) برده شود، در ماضی و

مضارع و مصدر بروزنهای زیر میآید: نَاعِلٌ يُفَاعِلُ مُفَاعَلَةٌ

كَتَبَ	كَاتَبَ	يُكَاتِبُ	مُكَاتَبَةٌ
جَهَدَ	جَاهَدَ	يُجَاهِدُ	مُجَاهِدَةٌ
بَحَثَ	بَاَحَثَ	يُبَاَحِثُ	مُبَاَحِثَةٌ

در بقیه موارد مثل امر غایب و حاضر، جحد، نهی، نفی و استفهام نیز مثل ابواب تفعیل و افعال است که ذکر آن گذشت.

توجه: باب مفاعله مصدر دیگری نیز دارد که بر وزن "فَعَالٌ" است مثلاً

جَاهَدَ — يُجَاهِدُ      مُجَاهِدَةٌ      وَجِيهَادٌ  
حَاسَبَ — يُحَاسِبُ      مُحَاسَبَةٌ      وَحِسَابٌ

معانی باب مفاعلة:

مشهورترین معنی این باب مشارکت است: مشارکت یعنی هرکاری را که ناعل بر مفعول انجام میدهد، مفعول نیز همان کار را بر ناعل انجام میدهد.  
مثال:

ضَرَبَ عَلِيٌّ سَعِيداً (علی سعید را زد.) (معنای غیر مشارکتی)

ضَارَبَ عَلِيٌّ سَعِيداً (علی و سعید با یکدیگر زد و خورد کردند.)

(معنای مشارکتی)

كَاتَبَ عَلِيٌّ حَسَناً (علی و حسن با یکدیگر نامه نوشتند.)

ضَاَحَكَ عَلِيٌّ حَسَناً (علی و حسن با یکدیگر را خنداندند.)

## ۴ - باب تَفَاعُلُ

هر فعل ثلاثی مجردی که به باب "تَفَاعُلُ" برده شود، در ماضی، مضارع و مصدر بر وزنهای زیر میآید .

	تَفَاعَلُ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلُوا
عَوْنٌ	تَعَاوَنَ	يَتَعَاوَنُونَ	تَعَاوَنُوا
جَوْزٌ	تَجَاوَزَ	يَتَجَاوَزُونَ	تَجَاوَزُوا
مَرَضٌ	تَمَارَضَ	يَتَمَارَضُونَ	تَمَارَضُوا

معانی باب تفاعل :

۱- مشارکت : مانند ::

تَعَاوَنَ عَلِيٌّ وَحَسَنٌ (علی و حسن یکدیگر را کمک کردند)

تَنَاصَرَ زَيْدٌ وَسَعِيدٌ (زید و سعید یکدیگر را یاری کردند)

۲- تظاهر به دروغ : مانند :

تَمَارَضَ عَلِيٌّ (علی خود را به مریضی زد) در صورتیکه واقعا مریض نیست .

تَجَاهَلَ حَسَنٌ (حسن خود را نادانی زد)

۵- باب تَفَعُّلُ

هر فعل ثلاثی مجردی که به باب تَفَعُّلُ برده شود، در ماضی، مضارع و مصدر بر وزنهای زیر میآید .

تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلُوا	
تَعَلَّمَ	يَتَعَلَّمُ	تَعَلَّمُوا	عَلِمَ
تَجَمَّعَ	يَتَجَمَّعُونَ	تَجَمَّعُوا	جَمَعَ
تَفَهَّمُ	يَتَفَهَّمُونَ	تَفَهَّمُوا	فَهَّمُوا

معنای مشهور باب تَفَعَّلَ

قبول اثر فعل : مانند عَلِمْتُ زَيْدًا فَتَعَلَّمْتُ (به زید یاد دادم، پس او یاد گرفت). یعنی تعلیم من بر او محقق شد و او دانا گردید .

فَهَّمْتُ عَلِيًّا فَتَفَهَّمُوا (به علی فهماندم پس او فهمید)

۶- باب اِفْتِعَالُ :

هر فعل ثلاثی مجردی که به باب "اِفْتِعَالُ" برده شود، در ماضی، مضارع و مصدر بر وزنهای زیر میآید .

اِفْتَعَلَ	يُفْتَعِلُ	اِفْتَعَلُوا	
اجتمع	يَجتمعون	اجتمعوا	جمع
اكتسب	يكتسبون	اكتسبوا	كسب
انتظم	ينتظمون	انتظموا	نظم

## معانی باب افتعال

۱- کوشش و مبالغه : مانند

اِكْتَسَبَ عَلِيُّ الْعِلْمَ

۱- علی علم را با زحمت و کوشش بدست آورد.

۲- علی علم زیادی بدست آورد.

اجْتَمَعَ الْقَوْمُ

۱- قوم با زحمت زیاد جمع شدند.

۲- قوم زیاد جمع شدند.

۲- تحقق فعل بر مفعول مانند :

نَظَّمْتَهُ فَأَنْتَظِمَ (منظم کردم آنرا پس منظم شد.)

أَحْرَقْتُ الْعُودَ فَأَحْتَرِقَ (سوزاندم چوب را پس سوخت.)

یعنی فعل سوزاندن من برچوب تحقق یافت.

## قواعد ابدال باب افتعال

ابدال یعنی عوض کردن و بدل آوردن و در اصطلاح اگر حرفی به حرف دیگری تبدیل شود، گویند ابدال صورت گرفته.

بیشتر تبدیلهای حروف به یکدیگر در باب افتعال است و در اینجا به ذکر سه قاعده اکتفاء میشود.

قاعده ۱ : چنانچه ناء الفعل فعلی (واو) باشد و به باب افتعال برده شود، (واو) به (تا) تبدیل میشود و دو (تا) در یکدیگر ادغام میگردد.

مانند : وَحَدَّ ← اِوْتَحَدَ ← اِتَّحَدَ ← اِتَّحَدَ

وَصَلَ ← اِوْتَصَلَ ← اِتَّصَلَ ← اِتَّصَلَ

قاعده ۲ : اگر ناء الفعل فعلی یکی از چهار حرف (ص، ض، ط، ظ) باشد، در باب افتعال (ت) به (ط) تبدیل میشود.

مانند : صَلَحَ ← اِصْطَلَحَ ← اِصْطَلَحَ (يَصْطَلِحُ -

اِصْطِلَاحُ)

ضَرَبَ ← اِضْطَرَبَ ← اِضْطَرَبَ (يَضْطَرِبُ -

اِضْطِرَابُ)

قاعده ۳ : اگر ناء الفعل فعلی یکی از سه حرف (د - ذ - ز) باشد، در باب افتعال (ت) به (د) تبدیل میگردد مانند :

زَوَّجَ ← اِزْتَوَّجَ ← اِزْدَوَّجَ

تمرین :

۱- افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب تفعیل برده ، ماضی- مضارع و مصدر آنها را نوشته ، با استفاده از کتاب لغت ، معنی هر یک ( ماضی ، مضارع ، مصدر ) را بنویسید .

حَصَلَ ( حاصل شد ) - خَرِبَ ( ویران شد )

خَسَرَ ( زیان کرد ) - كَبُرَ ( بزرگ قدر شد )

۲- افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب مفاعله برده و مثل تمرین ۱ عمل کنید .

بَحَثَ ( بحث کرد ) - جَدَلَ ( جدل کرد ) - خَبَرَ ( از راه تجربه آگاهی یافت )

۳- افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب تفعّل برده و مثل تمرین ۱ عمل کنید .

عَلِمَ ( دانست ) - عَمِقَ ( گسترده شد - عمیق شد )

غَنِمَ ( مفت بدست آورد ) - غَنِيَ ( ثروتمند شد )

۴- افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب افتعال برده و مثل تمرین ۱ عمل کنید .

ظَلَمَ - جَهَدَ - فَخِرَ - طَلَعَ - زَوَّجَ - وَفَّقَ - وَسَّعَ

۵- تعیین کنید که هر یک از افعال و مصادر زیر از کدامیک از

بابهای خوانده شده ثلاثی مزید هستند .

اِنْتِظَامٌ - بِنَظْمٍ - اِضْطِرَابٌ - تَتَمَارَضُ - حَمَلٌ - رَاقِبٌ -

يُكْرِمُ - قِتَالٌ - تَجَرُّعٌ - اِتِّكَالٌ - يُقَدِّرُونَ - اُبْقِنُ - يَرْتَكِبُونَ

مُجَاهِدَةٌ - جَاهِدُوا - لَا تَفْتَخِرْ - اِسْتَفْطَلَتْ - لَا تَشْتَغِلْ

\* \* \* \* \*

لغات و اصطلاحات جزوه ۳۱

أَسَاتِدُهُ : استادان - بزرگان

أَنَانِيَّتٌ : خود پسندی - تکبر

أَنِهَامٌ : فهمها - درک ها

أَزٌّ : حرص و طمع - آرزو و خواهش بسیار - افزون خواهی از

هر چیز

إِمَاهٌ : کنیزان - زنان خد متکار ( مفرد : أَمَةٌ )

إِبْدَائِ رَأْيٍ : رای دادن در انتخابات

أَصْلٌ قَدِيمٌ : کنایه از مظهر ظهور و امر الهی و از القاب حضرت  
بها<sup>۱</sup> الله

أَلِيَّهُ : خدا یان - معبود ها ( مفرد : إِلَهٌ )

بَسَاوَاتِي : لأمسه - لمس کننده

بِالْبَدَاهَةِ : بد و ن تأمل و اندیشه قبلی - بد و ن تهیه قبلی سخن  
گفتن

باهره	: روشن — ظاهر — آشکار — واضح — غالب — فائق
بریه	: نیک — با بخشش — صدق — صلاح — عطیه
بلاغت	: نصیح بودن — خوش بیان بودن — آوردن کلام باقتضای مقام و تناسب حال
تَفِیْضٌ	: فیض رسانیدن — بهره مند ساختن
تَلَامِذَهُ	: دانشجویان — محصلین علم یا هنر یافتن که نزد استادان تعلیم بگیرند (مفرد: تَلْمِیْذٌ)
تَقْرِیر	: گفتار — محقق ساختن — تشبیت نمودن
تَحْرِیر	: نوشتن
تَصْمِمْ	: تصمیم گرفتن
تَلْوِیْحٌ	: معنائی را به اشاره نهماندن — اشاره کردن
تَمَثَالٌ	: صورت نقاشی شده و عکس — مجسمه — پیکره — تصویر (جمع: تَمَثَائِلٌ)
تَفَوْقٌ	: برتری جستن — برتری یافتن — برتر و بالاتر شدن
ثَوْبٌ	: جامه — لباس — (جمع: ثِيَابٌ — اَثَوَابٌ)
جَبْرٌ	: نام مکتب نلسنی مذهبی که پیروانش معتقدند که امور بر حسب اراده الهی و آنچه که مقرر شده انجام می گیرد، نه با اختیار خود شخص
حَزینٌ	: اندوهگین — غمگین
حَیْزٌ	: مکان — عالم — محیط — نَشَاءٌ

حِقْدٌ	: کینه، دشمنی و غضب د رونی و قلبی (جمع: أَحْقَادٌ — حُقُودٌ)
حَفِیدٌ	: نوه (جمع: حَفَدٌ ۱۰)
خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ	: شما را از خاک یکسانی خلق کردیم
خَفِیَّةٌ، خَفَى	: پوشیده — پنهان — مخفی و پنهان شده (از اَنْظَارِ یا مردم) (جمع: خَفِیَّاتٌ)
هُهُورٌ	: (مفرد: دهر) — زمان د راز — روزگار طولانی — عصر
دَابٌ	: خوی — شَأْنٌ — کار — رَتَبَةٌ — عادت
ذات	: نفس و عین و جوهر و حقیقت هر موجودی — قائم به خود، واقعیت هر چیز
ذائقه	: حس چشائی — یکی از حواس خمس که بوسیله آن طعم ها در دهان حس می شود
رَادِعٌ	: مانع — باز دارنده — پیراهنی که بوی عطر بد هد — جامه خوشبو
رَفْرَفٌ	: طبقه — جایگاه — بساط — رَفٌّ — فرش — فِرَاشٌ (جمع: رَفَارِفٌ)
رَبُّ النَّوعِ	: خدای مخصوص یا موجد و مسبب یکی از عوامل و قوا و حوادث طبیعی، به عقیده بعضی از ملل قدیمه مانند مصریها که برای هر یک از عوامل و قوای طبیعت ربّ النّوع یا خدای مخصوص قائل بودند
رَتَانٌ	: کُنین انداز

رَشْحَات : ( مفرد : رَشْح ، رَشْحَه ) قطره — تراوشِ آب — چگه

سَدِيدَه : محکم و استوار — درست و فصیح

سَجَايَا : خوی ها — طبیعت ها — اخلاق — عادات ( مفرد : سَجِيَه )

شَبَاب : سن جوانی — اول و ابتدای هر چیز

شَائِبَه : آغستگی — آمیختگی — آلودگی — عیب و نقص ( جمع : شَوَائِب )

صوت آزاد را حصر نماید : محصور کردن صوت که در دستگاہی

مانند گرامافون و یا ضبط صوت صورت می گیرد .

صَحِيٌّ : بهداشتی — مربوط به صحت و سلامت ( اصطلاحاً " پزشکی معنی می دهد )

صَائِبَه : به هدف رسنده — اصابت کننده — موثر ( تدابیر صائبه : افکار درست )

طَمَأْنِينَه : آهستگی — آرامش

طَيْرَان : پرواز کردن — پریدن — پرواز کردن با هواپیما — منتشر شدن خبر وصیت و آوازه

عَسِير : دشوار — سخت — شدید

عَنُود : منحرف از راه و مقصد — در فارسی بیشتر به معنای منحرف از حق .

عَرَضٌ : امری دوام و بی بقا — خلاف جوهر — قائم به غیر — هر آنست و بلائی که عارض گردد — اسباب دنیا

عقل کلی الهی : منظور وحی الهی است که از طریق مظهر امریه عالم خلق افاضه میشود .

غَرَّهٌ : گستاخ — مغرور

فَصَاحَتٌ : روان بودن سخن — رسائی سخن — سخن را آسان و بدون پیچیدگی بیان کردن

قوه برقیه عاصی سرکش را در ریشیه حبس کند : محبوس کردن قوه برقیه در ریشیه مانند لامپ

قَدْ رُقِمَ عَلَيْكُمُ الصِّيَاةُ : به تحقیق حکم ضیانت ( مهمانی ) بر شما نوشته شد .

قَوِيْمٌ : محکم و متین — استوار — راست و درست — خوش قامت گماینغی و یلیق : همانطوریکه سزاوار و شایسته است .

كَرَاتٌ وَ مَرَاتٌ : دفعات و بارها

كُنْهٌ : حقیقت و جوهر هر شیء — ماهیت — اصل و نهاد — غایت معارج : پله ها — نردبانها — آنچه بدان بالا روند — مجازاً =

مراتب عالیه ، مقامات بلند

مَوْرِثٌ : سبب شونده — سبب — علت — ارث گذارنده — وارث قرار دهنده

مَتَأَثِّرٌ : اثر پذیر — تحت اثر — ظاهر کننده اثر — در فارسی به معنای تحت تأثیر قرار گرفته — محزون و اندوهگین

مُنشآت : نوشته‌ها - رساله‌ها - انشاء شده‌ها - مجازاً نامه‌ها  
(مفرد : مُنشأه)

مُنصَم : ضمیمه شده - همراه شده - پیوسته  
مُهور : مهر شده

مُتباغضه : دشمن و مخالف یکدیگر

نَخْوَت : بزرگی و عظمت - تکبر و فخر - مردانگی - دل‌آوری

نَشْأَة : در اصطلاح فلسفی و در فارسی به معنای عالم - جهان،  
هر مرحله یا مرتبه از مراحل کمال مثل نشأه نباتی . . .  
نفس ناطقه : همان روح انسانی است.

وَدَّيْه : محبت آمیز

هُوَ الْأَبْهَى الْأَبْهَى : موکداً او روشنترین است  
یِرَاعَه : قلم - نی قلم - چوب کوتاه

یا صَاحِبِ السَّجَنِ : ای دو مصاحب و ملازم زندان من

(این عبارت، خطاب حضرت یوسف به دو رفیق هم‌زندانی

خودشان بنا به مندرجات در سوره<sup>۱</sup> یوسف قرآن کریم

میباشد) این عنوان سَجع مهر مبارک بوده است.

(سَجع : نشانه)

اعلام جزوه ۳۱

اشراق خاوری : علامه عظیم‌الشان از اعظم فضلاء واجله علماء و

نوادر روزگار بودند علاوه بر خدمات تبلیغی و تعلیمی

کتب مهمه و مفیده‌ای تألیف و تصنیف نموده‌اند که بعضی از

آنها عبارتند از : اذکار المقربین - اسرار ربانی - آقداح

الفلاح - پیام ملکوت - تقویم تاریخ امر - دُرُج لئالی

هدایت - رحیق مختوم - رساله<sup>۲</sup> ایام تسعه - رساله<sup>۳</sup>

تسبیح و تهلیل - قاموس ایقان - گنج شایگان - گنجینه<sup>۴</sup>

حدود و احکام - مائده آسمانی. صعودشان در طهران

در شهر الکمال ۱۲۹ واقع شد.

افلاطون : از اعظم حکما و ادبای یونان در قرن ۴ قبل از میلاد

مؤسس مکتب آکادمیائی و دارای آثار مهمه در فلسفه و

اخلاق.

بَطْلَمِیوس : از علمای بزرگ و منجمین و جغرافی دانان قرن دوم قبل

از میلاد بود، که کره زمین را ثابت و سایر کرات افلاک را سیار

بدور زمین می‌دانست. تا اینکه در اواخر قرن ۱۶ و اوائل

قرن ۱۷ عقیده مزبور بوسیله کپرنیک و کپلر و گالیله و نیوتن رد

شد و بدلائل علمی گردشها و حرکات زمین که در قرآن مجید

بدان اشاره شده بود ثابت گردید.

گپرنیک : ( ۱۵۴۳ - ۱۴۷۳ )

منجم شهید لهستانی که قوانین بطلمیوسیّه را درباره ثابت بودن زمین رد کرد و گردش زمین را بدور خود و حرکت سیارات را بدور خورشید اظهار داشت . وی مانند گالیله و براهه و کپلر و نیوتن از مؤسّسین ( علم هیئت جدیست ) می باشد .

هاجر خاتون : دایه حضرت ولی امرالله که ایشان بستگی و تعلق خاصی به وی داشتند . روزی والدۀ حضرت شوقی ربّانی تصمیم گرفتند که دایه باید از حیفا برود . در آنوقت هاجر خاتون به سنّ کهنولت رسیده بود . دوری او برای وجود مبارک بسیار ناگوار و سنگین می نمود . دهساله یا بیشتر بودند که دایه شان رنت و چون خبر صعود او رسید در تاریکی شب به گوشه تنهایی رفته و بیاد او مدتها گریستند . تعلق خاطر ایشان به دایه شان ضرب المثل عائله بود .

یسی : نام پدر حضرت داود بود که یوسف شوهر حضرت مریم از همین شجره یسی بود .



مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع